

نظریه حکومت در اندیشه سیاسی علمای شیعه ایران

بین سالهای ۱۳۲۰-۱۳۵۷

• دکتر جلال درخشه*

چکیده: اندیشه سیاسی شیعه در دوران معاصر، با دگرگونیهای مهمی روبرو گردید. علمای شیعه در این دوران سعی نمودند با بازشناسی و طرح مجدد دین در جامعه در مقابل رشد اندیشه‌های ضد دینی، و نیز فعالتر کردن نیروهای مذهبی و تعمیم معارف دینی در جامعه، و با ارائه درکی نوین از مفاهیمی همچون: جهاد، شهادت، تقیه، انتظار فرج و قیام امام حسین (ع)، چهره دگرگون ساز و نقش تحولزای اسلام را نشان دهند. اما بنیانی‌ترین شاخص تحول اندیشه سیاسی شیعه را در این دوران، باید در کوششهای نظری متفکرانی جستجو نمود که با دریافت نیازهای موجود سیاسی - اجتماعی و نیز با عنایت به تجربه گذشته و در عین حال با حفظ آموزه‌های فکری - عقیدتی شیعه، در باب حکومت اسلامی بحث کردند. در این میان، بدون تردید ارائه نظریه حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه از سوی امام خمینی (ره)، گفتمان سیاسی - دینی معاصر شیعه را معنادار و متفاوت از دوران قبل از آن ساخت، که در واقع مرحله نوینی را در سیر تطور اندیشه سیاسی شیعه شکل داد.

مقاله حاضر در صدد است تا با مروری بر ادبیات سیاسی - دینی معاصر، کوششهای نظری علمای شیعه ایران را بین سالهای ۱۳۲۰-۱۳۵۷ در باره نظریه حکومت اسلامی بدقت بررسی کند و رویکردهای موجود در آن را بیان نماید.

واژه‌های کلیدی: ۱. نظریه حکومت ۲. اندیشه سیاسی ۳. علمای شیعه

از جمله جنبه‌های فعال حیات روحانیت شیعه در ایران معاصر، توسعه‌نگره‌های سیاسی آنان و توجه روشن‌ترشان نسبت به مقوله سیاست است که بالمال، تفکر نوین سیاسی - دینی آنان را تشکیل می‌دهد. فرآیند سیاسی‌تر شدن علمای شیعه در ایران در تاریخ معاصر را می‌توان در چارچوب‌های متفاوت، از جمله تلاش گسترده و کوشش آنان برای تحصیل آزادی و رهایی از استبداد حکومتی و نیز استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از قدرتهای استعماری و نیز بازیابی هویت دینی - مذهبی توضیح داد. ولی فراتر از همه این مسائل، بی‌تردید جهت دریافت صحیح‌تر اولویت سیاست در میان آنان، باید به علقه ذاتی بین اسلام و سیاست توجه کرد.

کوشش‌های نظری و سپس عملی در این باره، به نوعی است که تلقی پژوهشگران معاصر را نسبت به اسلام و سپس اسلام شیعی، به منزله یک جهان‌بینی و ایدئولوژی سیاسی پویا و فعال در پی داشته است. این پویایی بویژه در اندیشه سیاسی شیعه را باید در رسیدن به یک جامعه فاضله و در ارتباط با توانمندیهای درونی آن برای مدیریت جامعه و بویژه در چارچوب اصولی همچون: اجتهاد شیعی و مرجعیت به عنوان نیرویی در جهت شکل دادن به فرآیند تغییر و تبدل سیاسی و اجتماعی توضیح داد. به همین ترتیب، می‌توان تمایل مشخصی را در وجدان تاریخی شیعه نسبت به سیاست دریافت نمود، که از جمله جلوه‌های اساسی آن در اندیشه سیاسی نوین تشیع و در میان علمای شیعه ایران قابل فهم است؛ به نحوی که این کشش نقش مهمی را در تبدیل توانمندیهای اعتقادی موجود به صورت تجدید شکل آیینی و ایجاد حرکت‌های مردمی ایفا نموده است. اما با وجود همه این مسائل، هیچ تحلیل سیاسی و اجتماعی نمی‌تواند همه رموز و ماهیت تفکر سیاسی شیعه را بیان نماید، مگر اینکه آن را در ارتباط منطقی با چارچوب فکری سیاسی شیعه بررسی کند؛ تفکری که در تاریخ فکری و عملی گذشته شیعه تا به امروز، روان بوده است.

به لحاظ تاریخی، پویایی مورد نظر در ۲ قرن اخیر را باید در فتوای جهاد علمای شیعه علیه روسیه در جنگ‌های ایران و روس، نهضت تنباکو، شرکت مؤثر در ملی شدن نهضت ایران و حوادث و تحولات سه دهه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بویژه نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی (ره) بدقت بررسی کرد. در این میان بدون تردید، یکی از پر فروغ‌ترین این دوران، سالهای ۱۳۲۰ به بعد است که فرآیند اندیشه سیاسی شیعه و بازشناسی آن، فصلی نوین و پویا را در تاریخ خود تجربه می‌کند؛ و دوره‌ای توأم با رشد، بالندگی و شکوفایی حرکت‌های

دینمدارانه و طرح نوین اندیشه سیاسی شیعه به شمار می‌رود. در این دوره، که متفکران دینی ضرورت طرح آرای دینی در امور سیاسی و اجتماعی را در اولویت نهادند و در حالی که رشد اندیشه‌های سکولاریزمی و نیز چپ‌گرایانه، روند تضعیف و نابودی دیانت را در زندگی بشر پیش‌بینی می‌نمود، به گونه‌ای اساسی نقش اندیشه دینی را در بازسازی سیاسی و اجتماعی جامعه در دستور کار خود قرار دادند.

در این دوره، تفکر سیاسی شیعه با دگرگونیهای مهمی در چارچوب شاخصه‌هایی همچون امور ذیل همراه بوده است:

۱. بازشناسی و طرح مجدد دین در جامعه
 ۲. بازاندیشی و طرح رابطه دین و سیاست، و تجهیز و تجدید برداشت از مفاهیمی همچون: تقیه، جهاد، شهادت، انتظار فرج و قیام امام حسین (علیه السلام)
 ۳. فعالیت‌های مذهبی در شکلهای حرکتی ضد حکومتی
 ۴. رشد نگرش مردمی کردن فهم دین و تعمیم معارف دینی به عنوان زیرساخت بسیج جامعه مذهبی
 ۵. بازسازی و ارائه طرح سیاسی شیعه در باره حکومت
- این عطف توجه در بازاندیشی دین، در واقع پاسخی به چالشهای موجود در قبال اندیشه دینی بوده است که بالمآل، علاقه رو به رشد و گسترش علمای شیعه در ایران را با مسائل سیاسی و اجتماعی توضیح می‌دهد.
- این مقاله برآن است تا با کنکاشی در ادبیات دینی - سیاسی این دوره و با رویکردی تبیینی، گوهر گفتمان موجود در زمینه نظریه حکومتی را در اندیشه علمای شیعه ایران بین سالهای ۱۳۲۰-۱۳۵۷ بیان کند.

تبیین نظریه حکومت در اندیشه علمای شیعه

یکی از شاخصهای بنیانی تحول اندیشه سیاسی شیعه در دوران معاصر را باید در کوششهای نظری متفکرانی جستجو کرد که با درک نیازهای موجود سیاسی و اجتماعی و نیز با عنایت به تجربه گذشته، سعی نمودند در درون دستگاه فکری تشیع و با حفظ آموزه‌های اصلی تفکر شیعی، راهکارهایی برای حل بحران نظری موجود در باب «نظریه حکومت» بیابند. هر چند این تحول یک دگرگونی بارز ایدئولوژیک در آموزه‌های سیاسی شیعه نبود، ولی از اهمیت بسزایی

برخوردار گشت؛ به نحوی که یکی از ویژگیهای اصلی گفتمان درون بارادایمی آن را تشکیل داد.

ارائه یک نظریه حکومتی، از جمله نشانه‌های بارز شکل‌گیری پاسخ به شرایط موجود در میان روحانیت شیعه ایران بود، که فوریت‌ترین نتیجه آن، در جهت خروج از بحران بیش از یک قرن فعالیت و حضور سیاسی و اجتماعی در جامعه ایران به کار گرفته شد. و به این ترتیب در مقابل پرسشهای چالش دهنده، پاسخهایی درونی ارائه گردید.

برداشت‌های ناسازگار و ناهمگون پیشین از مبانی و اصول تشیع همچون: نظریه غضب در زمان غیبت، تفسیرهای باز دارنده از مفهوم انتظار، تقیه و امثال آن، ناکارآمدی سازمان روحانیت و نیز ناکارآمدی الگوهای سنتی و تردید در توانایی آنها در برآوردن نیازهای جامعه در عصر جدید، مجموعاً ایجاب می‌کرد که در فرآیند کلی اندیشه سیاسی شیعه باز اندیشی لازم صورت پذیرد، و دیدگاهی درونی و در عین حال ایجابی در فرضیه حکومت ارائه شود.

تجربه ناموفق مشروطیت و بد فرجامی آن بویژه تثبیت استبداد پس از گذشتن دوره کوتاهی از آن، و فعل و انفعالات درونی آن علیه روحانیت، وضعیتی از نومیدی و یأس را در میان بسیاری از نخبگان جامعه از جمله روحانیان به وجود آورد. فرآیند مشروطیت، در نوع خود تحولی شگرف را در اندیشه شیعه به وجود آورد و طرح قانونخواهی در آن، مستلزم دریافتی جدید از بافت اندیشه دینی بود که مبتنی برنگاهی جامع‌نگرانه به دین و بالمآل بی‌نیازی از وضع قانون بشری بود. در این دریافت جدید بین عقیده امامت شیعه، اصل اجتهاد، و مقوله قانون بشری، پیوند ظریفی برقرار شد که بسیار حائز اهمیت بود. نتیجه این جریان فکری به تعبیر دکتر حمید عنایت (عنایت، ۱۳۶۵، ص ۲۹۰):

«نظامی از حکومت بود که اگر هم دموکراتیک [به مفهوم غربی آن] نباشد، لاقلاً در مقابل مردم جوابگو و مسئول باشد. در گذشته علما با هر مشربی که داشتند، به عنوان رهبر روحانی، قاضی، متولی اوقاف و حتی مالک، تاجر و امین مالی، قرض‌دهنده، نفوذ عظیمی در میان توده‌ها داشتند و آنچه هنوز برای ایستادن در برابر سلطنت استبداد قاجار بدون خدشه‌دار ساختن تفوق شریعت کم داشتند، نظریه و نگرش سیاسی بود که اصول نمایندگی و مسئولیت و پاسخگویی حکومت را در مقولات فقه شیعه بریزد.»

پس از دوران مشروطیت، با اینکه تلاشهای رضا شاه در جهت ایجاد یک دولت سکولار با استبداد فشرده و ضدیت جدی با حضور دین در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی با مخالفت طیفی از روحانیت مواجه گردید، ولی در نهایت نه در عالم عمل منتهی به هماهنگی روحانیت

در قبال شرایط جدید شد و نه بالمآل به لحاظ نظری، زمینه طرح یک نظریه حکومتی را در میان فقهای شیعه فراهم آورد.

در دهه بیست هجری شمسی، با سقوط رضا شاه فضای استبداد علیه روحانیت برای مدتی کاسته شد. ولی در کنار دگرگونیهای صحنه اجتماعی و سیاسی، روحانیت با فشارها و چالشهای جدیدی روبرو شد. خطر و تهدید ایدئولوژیهای مادی بویژه مارکسیسم، نیاز به نگرش جامع نگرانه به دین در پاسخگویی به نیازهای انسان در عصر جدید را دو چندان کرد. جنبش ملی شدن نفت ایران نیز که با حضور نیروهای ملی - مذهبی انجام شد، حداقل برای مدتی، فرصت مناسبی را برای انزواگریزی روحانیت فراهم آورد که نه باعث تعمیم درخواست نقش بیشتر و برتر از سوی آنان گردید، و نه به لحاظ تئوریک موجبات لازم را برای ارائه یک نظریه حکومتی فراهم آورد. در این دوره، به شکل قابل توجهی بی‌تمایلی روحانیان و علمای شیعه به درگیریهای سیاسی مشاهده می‌شود. روحانیانی که وارد نهضت ملی شدن نفت گردیدند یا از آن حمایت کردند، عموماً برگفتمان مشروطه اصرار ورزیدند.

مهمترین کوششهای نظری سیاسی پس از انتشار کتاب *کشف الاسرار* امام خمینی (ره) - که بعد بررسی خواهد شد - و پیش از ارائه طرح حکومت اسلامی در چارچوب نظریه ولایت فقیه، باید در دیدگاههای فدائیان اسلام، هیئتهای مؤتلفه اسلامی و حزب ملل اسلامی و به شکل مشخصتری در اندیشه‌های متفکرانی همچون: آیت الله طالقانی، علامه طباطبائی، آیت الله مطهری و آیت الله دکتر سید محمد بهشتی جستجو کرد.

در این میان اولین کوششها، به وسیله فدائیان اسلام صورت گرفت. برجسته‌ترین اثر آنها که بیانگر اندیشه‌های آنان است، کتاب *راهنمای حقایق* می‌باشد که به سال ۱۳۲۹ و سپس در خرداد ۱۳۳۲ منتشر گردید (خسروشاهی، ۱۳۵۷). بی‌تردید، بدون ارزیابی نقش نظری و عملی فدائیان اسلام، نمی‌توان جمع‌بندی صحیحی در باره مجموعه اندیشه سیاسی شیعه ارائه نمود. آنچه از مجموعه مباحث کتاب مزبور درباره اندیشه حکومت دریافت می‌گردد، حاکی از اشاراتی مبهم و تو در تو درباره حکومت اسلامی است، نگرشهای کلی این کتاب، متضمن ضرورت اجرای احکام اسلام، لغو قوانین ضداسلامی و امثال آن می‌باشد، که ابهام آن آشکار است؛ هرچند باید این ابهام را تا حد زیادی ناشی از پایین بودن مراتب علمی آنان دانست، ولی محققان دیدگاه آنان مبین گرایش معین آنان به دین و نیز دیدی جامع نگرانه به اسلام بود.

در صفحه نخست چاپ اول این کتاب، «پیروزی قطعی و محتوم فدائیان اسلام در پناه مهر و پرچم مقدس آخرین وصی پیامبر (ع) اعلی حضرت پادشاه غایب جهان و وجود مقدس امام زمان (عج)» (خسروشاهی، ۱۳۵۷، ص ۱۹۶) بیان شده، که نشانگر این نکته است که حکومت مورد نظرشان، حکومتی آرمانی است که براساس دریافتی فراگیر و حداکثر از دین محقق می‌شود؛ که خود نشانه‌ای از مشروع نبودن حکومت موجود بوده است. فدائیان اسلام با اینکه از واژه «حکومت اسلامی» در مواضع مختلف کتاب یاد کرده‌اند (خسروشاهی، ۱۳۵۷، صص ۲۱۶، ۲۲۹ و ۲۶۸)، ولی هیچگاه توضیح مشخصی را در باره آن ارائه نمی‌دهند.

در نظریه کلی و مبهم حکومت اسلامی فدائیان اسلام، ضرورت وجود فردی برای رهبری جامعه که دارای وظیفه اجرای احکام است، باید از آل محمد و مذهب اسلام پیروی نماید و وفادار به قوانین اسلام و شیعه باشد (خسروشاهی، ۱۳۵۷، صص ۲۸۲-۲۹۱)، به چشم می‌خورد. تأکیدات مکرر آنان در باره اجرای قوانین اسلام، هیچگاه ما را به دریافت نظریه‌ای مشخص درباره حکومت که بایستی چنین قوانینی را اجرا نماید، راهنمایی نمی‌کند. آنان در حالی که حکومت مشروطه را نقد می‌کنند، مؤلفه‌های سیاسی و حقوقی مشروطیت را پذیرفته و برآن تأکید کرده‌اند (خسروشاهی، ۱۳۵۷، ص ۲۸۹). از این‌رو، به نظر می‌رسد که شکل حکومت برایشان تفاوت چندانی نمی‌کرده، و هدف مهمشان اجرای احکام اسلام بوده است؛ به این معنا که اگر حکومتی متولی چنین کاری می‌شده، آنان همکاری با او را می‌پذیرفتند.

جایگاه فدائیان اسلام را نمی‌توان بویژه به سبب تأثیری که در ادبیات انقلابی معاصر شیعه در ایران و نیز اندیشه و عمل حکومت اسلامی گذاشته‌اند، انکار کرد. مجموع واژه‌ها و مفاهیمی که آنان در نوشته‌ها و گفته‌های خود به کار برده‌اند، در زبان سیاسی، حقوقی و اجتماعی پس از انقلاب اسلامی ایران، کار برد زیادی یافت؛ به نحوی که به اعتقاد دکتر حمید عنایت، می‌توان «فلسفه حقوقی رژیم انقلابی جمهوری اسلامی را تا حد زیادی به حساب برداشت فدائیان از عدالت اسلامی گذاشت» (عنایت، ۱۳۶۵، ص ۱۷۱ و صص ۱۷۱-۱۷۷). اما اثر مهمتر آنان در آن مقطع، این بود که فعالیت‌هایشان تا حدود قابل توجهی، به انزوای سیاسی روحانیت شیعه پس از مشروطیت و بویژه در طول دوران حکومت رضا شاه پایان داد.

مهمترین گروه‌های سیاسی - دینی پس از فدائیان که به روحانیت متعلق بودند و شعار حکومت اسلامی را مطرح کردند، جمعیت مؤتلفه اسلامی و حزب ملل اسلامی‌اند. هیئت‌های مؤتلفه اسلامی به دلیل ارتباط نزدیک با مرجعیت شیعه، امام خمینی (ره)، مشروعت دینی

اعمالشان مشخصتر و شفافتر بود. در حالی که فدائیان اسلام نه تنها با مرجعیت وقت، آیت‌الله بروجردی، ارتباط سازمانی و دقیق نداشتند و مورد حمایت و پشتیبانی وی نبودند، بلکه آیت‌الله بروجردی آشکارا با فعالیت‌های آنان مخالفت می‌ورزید (رضوی، ۱۳۷۶، ص ۱۸۹؛ مدنی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۰۴).

بجز هیئتهای مؤتلفه، حزب ملل اسلامی نیز در اساسنامه خود به ایجاد حکومت اسلامی توجه کرد. این حزب در طرح حکومتی مورد نظر خود برای رعایت احکام اسلام، اشراف فقهای اسلام بر قوانین کشور را پذیرفت و در کنار مجلس مردم، مجلس بزرگان متشکل از فقها را که به لحاظ فقهی بر مصوبات مجلس مردم نظارت می‌نماید، پیشنهاد کرد (رضوی، ۱۳۷۶، صص ۶۹-۷۰؛ بجنوردی، شماره ۱، صص ۱۸۲-۲۰۰).

اما در میان روحانیت انقلابی شیعه، برجسته‌ترین تلاش فکری و هدفمند در پردازش یک نظریه حکومتی، در دهه سی هجری شمسی از سوی آیت‌الله طالقانی و در تجدید چاپ و احیای رساله میرزای نائینی به سال ۱۳۳۴ همراه با توضیحات و پاورقی صورت پذیرفت. او در عنوان کتاب مزبور، واژه «حکومت اسلامی» را افزود. هر چند آیت‌الله طالقانی دیدگاه نوینی را ارائه نکرد، ولی نقش این کوشش فراتر از تمایل و کشش وی به نظام مشروطیت، برای حل معضل استبداد و درک بحران تئوریک در باب نظریه حکومت در ادبیات سیاسی - دینی معاصر، بسیار مهم بود.

آیت‌الله طالقانی یک نکته را بخوبی متوجه شده بود که هر کوشش نظری، باید در پاسخ به این سؤال باشد که چه باید کرد؟ او در مقدمه این کتاب، چنین نگاشت (نائینی، بی‌تا، صص ۴-۵):

«از آن روزی که این جانب در این اجتماع چشم گشودم، مردم این سرزمین را زیر تازیانه و چکمه خودخواهان دیدم... دوره‌ای که در قم سرگرم تحصیل بودم، روزهایی بود که مردم این کشور سخت دچار فشار استبداد بودند. مردم از وحشت یکدیگر، می‌رمیدند. جان و مال و ناموس مردم تا عمامه مردم و روسری زنان، مورد غارت و حمله مأمورین استبداد بود... در آن روزها با خود می‌اندیشیدم که این بحثهای دقیق در فروع و احکام، مگر برای عمل و سعادت فرد و اجتماع نیست؟ مردمی که یک فرد و یک دسته بی‌پسروا این گونه براو حکومت و ستم نمایند، آیا روی صلاح و سعادت خواهد دید؟ آیا نباید بیشتر نیروی فکر و عمل، برای ایجاد محیط مساعد و جلوگیری از اراده‌های خودخواهانه متوجه نمود؟»

آیت‌الله طالقانی در این مقدمه، به صورت غیرشفاف و کلی، به تصویری از یک حکومت که به اجرای احکام دین برای سعادت بشر می‌پردازد، اشاره کرده و دیدگاهی غیر از آنچه مسیرزای نائینی بیان داشته است، ارائه نمی‌دهد. براین اساس، وی ضمن اذعان به این نکته که پیدایش مشروطیت سست و بی‌ریشه بود و نهایت و مقصد آن روشن نگردید تا هم وظیفه و تکلیف مردم از نظر دینی تعیین شود و هم پایه مشروطیت محکم گردد، برگفتمان مشروطیت درباب حکومت تأکید می‌ورزد (نائینی، بی‌تا، ص ۲).

طرح مجدد رساله تنبیه الامه و تنزیه الملة و تأکید این نکته از سوی آیت‌الله محمود طالقانی که این کتاب به عنوان «نقشه و هدف کلی حکومت اسلامی است [که] اصول سیاسی و اجتماعی را بیان می‌دارد» (نائینی، بی‌تا، ص ۱۸)، تلاشی برای بازشناسی سازگاری بین اسلام و اصول مشروطیت بویژه به عنوان چارچوبی برای جلوگیری از استبداد بود. آیت‌الله طالقانی در این باره آنقدر پیش رفت که نوشت (نائینی، بی‌تا، ص ۱۸):

« هر مسلک و طرح و مرام اجتماعی که خود سران را محدود نماید و جلو اراده آنان را بگیرد، قدمی به سوی هدف پیغمبران و اسلام نزدیکتر است، ولی مقصود و نظر نهایی اسلام نیست. مشروطیت، دموکراسی و سوسیالیزم همه اینها به معنای درست و حقیقی خود گامهای پی‌درپی است که به نظر نهایی نزدیک می‌نماید.»

در عین حال، وی همه این مسائل را در دستگاه فکری شیعه و با حفظ آن، مقبول می‌دانست (نائینی، بی‌تا، ص ۹).

در هر حال با مروری بر مقدمه این کتاب، ملاحظه می‌شود که آیت‌الله طالقانی نتوانسته به نحو روشنی، حکومت مورد نظر خود را توضیح دهد و آن را مبهم فرو گذاشته، ولی می‌توان این بخش از دیدگاه او را که «عدول مؤمنان» در کنار «عالمان دین» در ردیف حاکمان در عصر غیبت امام زمان عج آورده است (نائینی، بی‌تا، ص ۱۰)، مؤید این نکته در دیدگاه او بدانیم که با انتخاب و پذیرش مردم، عدول مؤمنان نیز می‌توانند در عصر غیبت امام زمان علیه السلام، حکومت نمایند. اگر این استنتاج صحیح فرض شود، دیدگاه وی آرام آرام به انتخاب مردمی حاکم و حکومت نزدیک می‌شود و نشان می‌دهد که چاپ این کتاب و حواشی آن، قابل ملاحظه و هدفمند بوده است؛ بویژه اینکه وی در مقدمه تصریح می‌کند (نائینی، بی‌تا، ص ۱۵):

«آنهايي خواهان دانستن نظر اسلام و شیعه در باب حکومتند، در این کتاب نظر نهایی و عالی اسلام را عموماً و شیعه را بخصوص با مدرک و ریشه خواهند یافت.»

قدر متیقن این است که به جهت اینکه او استبداد را منفور و نکوهیده می‌دانسته، همواره مشروطیت را بر حکومت استبدادی ترجیح می‌داده است.

پس از کوششهای نظری آیت‌الله طالقانی، دیدگاههای دکتر سیدمحمد بهشتی را باید از جمله تلاشهای مهم در میان متفکران روحانیت شیعه در باب نظریه‌پردازی حکومت تلقی کرد. عمده دیدگاههای وی در کتاب *حکومت در اسلام* (بهشتی، ۱۳۶۷، ص ۱۶) که ابتدا به صورت مقالاتی در مجله مکتب تشیع مطرح گردید، بیان شده است. او در این کتاب، به عنوان یک پژوهشگر بدون تعصب، موضوع حکومت اسلامی را بررسی می‌کند. توجه وی به بحثهایی که در این زمینه در غرب شده است، حکایت از توجه و ظریف اندیشی وی به این نوع مباحث به عنوان یک ضرورت دارد.

دکتر بهشتی پیدایش و ضرورت حکومت را، اصلی ثابت و نیز نیاز ضرور بشر تلقی می‌نماید (بهشتی، ۱۳۶۷، صص ۲۶-۲۹). وی معتقد است که عالیترین صفات انسانها از نظر اسلام وقتی ارزش واقعی دارد، که با حفظ پیوندهای اجتماعی توأم، و با انجام دادن وظایف فرد نسبت به اجتماع کسب شده باشد. وی ضمن بررسی انواع حکومتهای بشری، از حکومت الهی (تئوکراسی) به عنوان گونه‌ای متفاوت از حکومت یاد می‌کند، که در آن (بهشتی، ۱۳۶۷، ص ۵۰):

«اصل بر روابط خدا و بندگان او و تأمین مصالح مردم به وسیله خالق آنها و حکومت برگزیده خدای متعال و ضامن اراده خداست، که از جانب خود حکومتی بر مردم فرستاد.»
در عین حال، او ترجیح حکومت الهی به مهمترین نوع حکومت بشری را بدیهی قلمداد می‌نماید، و معتقد است که هر جامعه‌ای به حکومت الهی دست یابد، بی‌درنگ دیگر حکومتها را رها خواهد کرد (بهشتی، ۱۳۶۷، ص ۵۰).

در هر حال، ساختار بحثهای دکتر بهشتی در این کتاب، ساختاری کلامی است که معطوف به حکومت الهی پیامبران می‌باشد. از این رو، اساساً وی درباره حکومت امامان معصوم علیهم‌السلام و نیز حکومت در عصر غیبت امام زمان علیه‌السلام - که از مهمترین پرسشهای اندیشه سیاسی شیعه است و جزئی از هرم فکر سیاسی تشیع به شمار می‌آید-، بحثی نمی‌کند. با عنایت به تقسیم‌بندی حکومت از نگاه او و توضیح حکومت الهی در مقابل حکومتهایی همچون دموکراسی که بالطبع متعلق به عصر جدید است - ولو به نحو مبهم و کلی-، باید بپذیریم که او قایل به استمرار حکومت الهی در عصر پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و نیز عصر غیبت است. در عین حال، اشاره

مقاله‌اش با عنوان: «روحانیت در اسلام» در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت مبنی بر عنصر صلاحیت و شایستگی در تصدی مقامات مادی و معنوی، اجتماعی و حکومتی و برابری افراد در مقابل قوانین و دستگاههای قانونی را باید دلیل بر این نکته بدانیم که مقصود او حداقل در این نوشته‌ها از حکومت دینی، هیچگاه حکومت روحانیت نبوده است (جمعی از دانشمندان، بی تا، صص ۱۳۹-۱۴۲).

دنباله دیدگاههای بهستی را باید در طرح تحقیقاتی وی در این زمینه جستجو کرد، که ظاهراً به انجام نرسید (خسروشاهی، ۱۳۷۱، صص ۴۴۴-۴۶۵). مروری به طرح مزبور، نشان از ریشه‌های پایدار اندیشه حکومت اسلامی در میان نسل جدید روحانیان حوزه در آن دوره دارد؛ هر چند نتایج این طرح تحقیقاتی مشخص نیست. در این طرح، وی هدف حکومت اسلامی را تأمین مصالح امت - و نه تسلط یک شخص یا یک عده بر آن - قلمداد می‌نماید، و تصریح می‌کند که شناختن راه و وسیله عملی برای تأمین هدف و تدبیر این امور برای رسیدن به این منظور، «تا حدودی» بر عهده خود مردم واگذار شده است. اما وی شرایط این واگذاری را در ۲ مقوله: رعایت اصول و موازین کلی یا جزئی اسلام، و نیز لحاظ شرایط زمان و مکان و گزینش بهترین روش و راه می‌بیند (خسروشاهی، ۱۳۷۱، ص ۴۷۷). بدین ترتیب، وی معتقد است که نباید در صدد آن بود که در تعالیم اسلام، دستورهای جامعی که در برگیرنده همه جهات جزئی و کلی حکومت باشد، استخراج کرد (خسروشاهی، ۱۳۷۱، صص ۴۴۷-۴۴۸). این نوع نگرش او، به نوعی حکایت از پذیرش منطقه جواز و اباحه در باره برخی از اصول حکومتی در اسلام می‌نماید.

مهمترین سؤالی که وی در باره مقوله حکومت اسلامی مطرح می‌سازد، این پرسش اساسی است که عقیده امامیه در باره حکومت و شئون آن در زمان غیبت چیست؟ پرسشهای ذیل این پرسش همچون: شرعی بودن و نبودن حکومت در عهد غیبت، لزوم یا عدم لزوم اتفاق آراء در تعیین حکومت و نیز موضوع دخالت فقها یا ولایت آنان (خسروشاهی، ۱۳۷۱، صص ۴۵۶-۴۵۸) در آن، که مورد توجه شهید بهستی بوده، نشانگر این نکته است که در محافل روحانیان متفکر و روشنفکر آن دوره، بحران نظری و خلأ تئوریک موجود درباره نظریه حکومت در عصر غیبت، درک شده و به شکل موضوعی حساس و اساسی مطرح بود.

تلاشهای نظری مهم دیگر در این زمینه، به علامه طباطبائی مربوط می‌شود. البته، او نیز عموماً بحثهای حاشیه‌ای را در باره حکومت اسلامی مطرح کرده است. دیدگاههای وی در باب

حکومت را عمدتاً باید در نوشته‌های تفسیری و کلامی او جستجو نمود. وی تلاش می‌نماید که برخلاف فقها، مقوله ولایت در اسلام را از منظر و مرئی فلسفه اجتماعی اسلام بررسی کند (طباطبائی، بی تا، ص ۷۴). انتخاب چنین منظری برای بحث حول و حوش اساسی‌ترین مفهوم شیعی، در نوع خود در ادبیات سیاسی - دینی معاصر ابداعی مهم به شمار می‌آید؛ چرا که تا پیش از آن، مجموعه ادبیات مربوط به این نوع مباحث، از دید فقهی و کلامی مورد توجه متفکران شیعی بود.

علامه طباطبائی ضمن فطری دانستن مقوله ولایت، ولی امر را مجری احکام ثابت شریعت و وضع کننده احکام حکومتی بر اساس مصلحتها به صورت موقت قلمداد می‌نماید. وی معتقد است که احکام ولایی که مشروعیت خود را از مقام ولایت گرفته‌اند، بنابر مصلحت قابل تفسیر می‌باشد (طباطبائی، بی تا، صص ۸۲-۸۳ و ۹۳). وی توضیح روشن‌کننده‌ای در باره حکومت در دوران غیبت ارائه نمی‌دهد و صرفاً بیان می‌دارد که برای شعب خاصی از ولایت، در شرع اسلام اشخاص معینی وصف شده‌اند (طباطبائی، بی تا، ص ۹۵). در عین حال، او ضرورت مقوله ولایت در عصر غیبت را به مانند حضور، تأکید می‌کند (طباطبائی، بی تا، ص ۹۶)، ولی مباحث و مسائل مربوطه به آن را به حوزه فقه و او می‌گذارد و خود اظهار نظری نمی‌کند.

تنها جایی که می‌توان دیدگاه روشن‌تری را در این زمینه جستجو نمود، بحثهای تفسیری وی در ذیل آیات مربوط به ولایت در تفسیر *المیزان* است. او در ذیل آیه «وإذا جاء هم امر من الامن او الخوف اذا عوا به و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و لولا فضل الله علیکم و رحمة لاتبتم الشیطان الا قلیلاً» (نساء / ۸۳)، فقها، متکلمان، محدثان و امثال آنان را از زیر مجموعه «اولی الامر» خارج می‌نماید (طباطبائی، بی تا، ج ۵، ص ۲۳). بر این اساس وی فقاقت را نیز شرط لازم برای زمامداری اسلامی قلمداد نمی‌کند، و فقه را به عنوان امتیازی در اداره جامعه نمی‌داند. این دیدگاه وقتی روشن‌تر می‌گردد که بدانیم وی در تفسیر آیه ۵۹ سوره نساء ذیل مفهوم «اولی الامر»، اساساً از فقها به عنوان مصادیق آن بحث نمی‌کند (طباطبائی، بی تا، ج ۴، ص ۳۹۷-۴۰۲). در هر حال، علامه طباطبائی با بحثهای خود، زمینه‌های لازم برای جستجوهای نظری در باب سیاست را فراهم می‌آورد.

در این، میان کوششهای استاد مرتضی مطهری نیز بویژه در تبیین اسلام به عنوان یک ایدئولوژی و فهم وی از مقتضیات زمان، باعث می‌گردد که دیدگاه وی در باب حکومت اسلامی در عصر غیبت، در مجموعه ادبیات سیاسی شیعه با اهمیت تلقی شود. دیدگاه وی درباره نظریه

حکومت را باید در نوشتارهای متعدد وی، از جمله کتابهای: *ولاء و ولاءها، اسلام و مقتضیات زمان، امامت و رهبری، پیرامون انقلاب اسلامی، پیرامون جمهوری اسلامی و علل گرایش به مادیگری جستجو کرد*. او نیز مانند دیگر متفکران شیعه، زیرساخت بحثهایش را در مبحث امامت و ولایت و در شئونی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله ائمه علیهم السلام در اسلام ثابت می‌باشد، قرار داده است.

استاد مطهری برای فقها در عصر غیبت امام زمان علیه السلام، مرجعیت علمی و شأن فتوا یا تبیین احکام الهی را بیان داشته است، در حالی که درباره شأن حکومت برای آنان سکوت اختیار می‌نماید (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۱، صص ۱۷۰-۱۸۰). نگرشهای وی درباره رابطه حکومت و مردم در یک دولت اسلامی که مبتنی بر عدالت و حقوق متقابل بین مردم و حکومت استوار شده است (مطهری، بی تا (ب)، ص ۱۱۷)، فلسفه سیاسی و اجتماعی اسلام را مردمگرایانه و مسئولانه نشان می‌دهد. هر چند او هیچگاه به صورت روشن در ادبیات نوشتاری‌اش به این سؤال پاسخ نمی‌دهد که شکل‌نهایی حکومت و حاکمیت از دیدگاه او چیست و عموماً به مسائل کلی در این رابطه می‌پردازد، اما دیدگاه واضحتر او در باره حکومت اسلامی را باید در کتاب *پیرامون جمهوری اسلامی و پیرامون انقلاب اسلامی* که پس از شکل‌گیری نهضت اسلامی و پیروزی انقلاب اسلامی بیان گردید، جستجو کرد.

او نیز بحران نظری موجود و ابهام در اندیشه سیاسی شیعه را درک نموده بود، و ضرورت بحث و بررسی آن را یکی از وظایف روحانیت و فراتر از وظیفه آموزش دینی و اخلاقی برمی‌شمرد (مطهری، ۱۳۶۶، صص ۷۷-۷۸). هر چند که وی فرصت نیافت که در این باره دیدگاه خود را به نحو کامل توضیح دهد، ولی ضمن اشاراتی کششهای نظری وی در باره لزوم نظریه‌پردازی در باب حکومت اسلامی، نشان می‌دهد که باید کلیات آن را در میان آثارش یافت. وی در پاسخ به این سؤال که حق حاکمیت از آن چه کسی می‌باشد، با تقسیم‌بندی حاکمیت، حق الهی حاکمیت را مطرح می‌سازد (مطهری، ۱۳۶۶، صص ۱۵۲-۱۵۳) و ماهیت چنین حکومتی را ولایت بر جامعه می‌داند، و نه نیابت و وکالت از آن. وی تأکید می‌کند که فقه هم، این مسئله را به عنوان ولایت حاکم مطرح کرده است. از این رو، به نظری ملاک، انتخاب مردم نیست، بلکه انطباق با معیارهای الهی است (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۱۵۳). ولی در عین حال، او معتقد است که انتخاب چنین حاکمی، باید از سوی دیگر فقها یا نظیر انتخاب مراجع به وسیله عامه مردم صورت پذیرد (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۱۵۴). وقتی می‌توان این نقطه نظر او را واضحتر تبیین نمود، که دیدگاه او را درباره تعریف جمهوری اسلامی و پرسش نسبت بین

اسلامی بودن و جمهوری بودن آن، مد نظر قرار دهیم. استاد مطهری معتقد است (مطهری، بی تا (الف)، ص ۸۱):

«اسلام به عنوان یک دین، در عین حال یک مکتب و یک ایدئولوژی است؛ طرحی است برای زندگی بشر در همه ابعاد و شئون آن. به این ترتیب، جمهوری یعنی حکومتی که شکل آن انتخاب مردم است، برای مدت موقت و محتوای آن اسلامی است»
وی تصریح می کند که (مطهری، بی تا (الف)، ص ۸۶):

«اسلامی بودن این جمهوری، به هیچ وجه با حاکمیت مآلی ... و یا به طور کلی با دموکراسی منافات ندارد، و هیچگاه اصول دموکراسی ایجاب نمی نماید که بر یک جامعه، ایدئولوژی حاکم نباشد... هیچ کس نمی خواهد اسلامی بودن جمهوری را بر مردم تحمیل کند. و این، تقاضای خود مردم است.»

در عین حال، برداشت وی از مقوله ولایت فقیه، می تواند تفسیر وی را از جمع جمهوری و اسلامی بودن توضیح دهد. وی معتقد است (مطهری، بی تا (الف) صص ۸۶-۸۷):

«ولایت فقیه به این معنا نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار گیرد و عملاً حکومت کند. نقش فقیه در یک کشور اسلامی یعنی کشوری که در آن مردم اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهد هستند، نقش یک ایدئولوگ است، نقش یک حاکم. وظیفه یک ایدئولوگ این است که بر اجرای درست ایدئولوژی نظارت داشته باشد. او صلاحیت مجری قانون و کسی را که می خواهد رئیس دولت بشود و کارها را در کادر ایدئولوژی اسلام به انجام برساند، مورد نظارت و ارزیابی قرار می دهد.»

وی با اشاره به حکم نخست وزیری دولت موقت - که امام به استناد حق شرعی (ولایت فقیه) و نیز نمایندگی از جانب مردم تعیین نمود - معتقد است (مطهری، بی تا (الف)، ص ۸۷):
«فقیه را خود مردم انتخاب می کنند. و این، عین دموکراسی است. اگر فقیه انتصابی باشد و هر فقیهی بعد از خود را تعیین می کرد، جا داشت بگوییم این امر خلاف دموکراسی است. اما مرجع را به عنوان کسی که در این مکتب صاحب نظر است، خود مردم انتخاب می کنند.»

البته، این برداشت را نباید تماماً مطابق با مقوله انتخابات دانست، بلکه به نظر می رسد که از نگاه او نوعی کشف ولی فقیه از سوی مردم مد نظر باشد. از این رو، او تأکید می کند که «حق شرعی امام (ولی فقیه) از وابستگی قاطع مردم به اسلام ناشی می شود، و مردم او را به عنوان یک مقام صلاحیتدار جهت تشخیص قابلیت افراد در انجام وظایف اسلامی انتخاب می کنند» (مطهری، بی تا (الف) ص ۸۸)، چرا که «حق شرعی و ولایت شرعی یعنی مهر

ایدئولوژی مردم. و حق عرفی، همان حق حاکمیت ملی است که آنها باید فرد مورد تأیید رهبر را انتخاب کنند» (مطهری، بی تا (الف)، ص ۸۸).

با عنایت به آنچه بیان شد، رویکرد شهید مطهری به مقوله نظریه حکومت اسلامی، به عنوان یکی از نظریه پردازان اسلامی، در چارچوب ولایت فقیه به عنوان ولایتی ایدئولوژیک که ضامن اسلامیت نظام و نیز هدایت جامعه است، معنادار می شود. او سعی می کند بین نگرشهای سنتی فقهی شیعه و نیز مقتضیات زمانی و نگرشهای نوین، سازگاری ایجاد نماید. از این رو، او در نهایت، قایل به برداشت نظارتی فقیه در حکومت اسلامی است؛ که البته، دایره آن نیز می تواند موسع توضیح داده شود.

فراتر از همه متفکرانی که به بررسی اندیشه آنان پرداختیم، مهمترین متفکری که کوششهای نظری و عملی او منتهی به ارائه یک نظریه حکومتی روشن و اثباتی در تاریخ نظریه پردازی فقهی شیعه شد، امام خمینی (ره) بود. نقش انقلابی وی در مسائل سیاسی و دینی و نیز موقعیت مرجعیت وی، امکان اقبال عمومی به نظریه حکومتی وی مبتنی بر ولایت فقیه را فراهم آورد. و این پذیرش در چارچوب مرکزیت اندیشه امام با ایجاد تحول اساسی در جامعه همراه با جایگزینی یک حکومت جدید امکان پذیر ساخت. در واقع، دیدگاههای امام خمینی در این دوره بود که این مرحله از تاریخ تطور فقه سیاسی شیعه را تشکیل داد، و از مراحل پیشین آن متمایز ساخت.

بی تردید، کوششهای نظری امام به لحاظ بازشناسی فکری و اجتماعی تحت تأثیر سنتهای متفاوتی، از جمله شرایط ویژه سیاسی اوضاع یک قرن گذشته ایران با لحاظ ۲ بردار: استبداد داخلی و استعمار خارجی و نیز توسعه نگرشهای ضد دینی از سوی دیگر، و بحران نظری موجود در زمینه سیاست اسلامی در دوران معاصر، قابل تحلیل است. کتاب کشف/الاسرار امام و نیز مقدمه توجیهی کتاب ولایت فقیه ایشان (امام خمینی، ۱۳۷۷، صص ۳-۱۷) و اشارات مکررشان در جریان بحثهای کتاب مزبور و به دنبال آن مبارزات عملی امام، گویای این واقعیت انکارناپذیر است.

در عین حال به لحاظ ساختارشناسی، دیدگاههای امام به عنوان مجتهد و مرجع تقلید به همان نحو که تحت تأثیر روش اصولگرایی قرار داشته، با تفکر فلسفی و عرفانی انس یافته است. براین اساس، امام با جمع عرفان، فقه و سیاست و درکی جامع نگرانه از اسلام، راه خروج از معضلات سیاسی و اجتماعی را در تاریخ معاصر ایران ارائه کردند. فراتر از آنچه از پیشینه فکری

امام و نظریه ولایت فقیه ایشان ارائه گردید، در عین حال که کاملاً تحولی تازه و بی‌سابقه در اندیشه سیاسی به شمار می‌آید، ولی بنیان آن به لحاظ تاریخی و نیز ایدئولوژیکی دارای سابقه ممتد در اندیشه شیعی بود. مبانی کلامی و فقهی این دیدگاه، در درون پارادایم اصلی فکر شیعی، امامت و ولایت، استوار بود و طرح آن، مانع گسست نظری در استمرار پارادایمی اندیشه شیعه شد.

کهنترین پیشینه فکری این نظریه را باید در مسئله «ولایت» و نیابت عامه فقها جستجو کرد، که با تحولات نظری قابل توجه فقهی شیعه در دوران اخیر همچون: پیدایش ضرورت تقلید، تمرکز مرجعیت، پیروزی قاطع اصولگرایان بر اخباریان و ضرورتهای سیاسی و اجتماعی موجود، زمینه ارائه نظریه ولایت فقیه را آماده کرد. اهمیت این نظریه نه تنها از جنبه نظری آن - که بی‌تردید نظریه‌ای شفاف و ایجابی در حکومت اسلامی به شمار می‌آید-، بلکه به عنوان زیرساخت عملی برای تشکیل حکومت اسلامی، همه تلاشهای نظری حوزه تفکر دینی را در این دوره معنادار ساخت.

هر چند برداشتهای عمومی از نظریه حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه در چارچوب فقه بررسی می‌شود و امام خمینی نیز آن را در گستره فقه شیعی در ذیل کتاب البیع، طرح کرده است که حکایت از تعریفی حداکثر از دین از منظر ایشان دارد، ولی این مقوله از اصل ولایت در دین متخذ شده است که به همان اندازه‌ای که می‌تواند فقهی باشد، کلامی نیز می‌تواند به شمار آید (قراملکی، ۱۳۷۷، صص ۲۰-۲۳؛ آملی، ۱۳۷۵، صص ۲۴۱-۲۴۶).

دیدگاههای امام خمینی در تبیین نظریه ولایت فقیه، در ۴ اثر مهم امام: کشف‌الاسرار، البیع، تحریر الوسیله و ولایت فقیه مطرح شده است. امام از جمله اولین فقهایی است، که واژه حکومت اسلامی را مصرحاً در اثر فقهی خود، کتاب البیع، به کار بردند و برتشکیل آن اصرار ورزیدند. با عنایت به اینکه نظریه ولایت فقیه پاسخ اساسی به چالشهای موجود نظری در گستره تفکر دینی بود، ضرورت دارد با مروری اجمالی در آثار امام، این دیدگاه را توضیح دهیم. کاهش نقش سیاسی و اجتماعی دین در جامعه، از جمله دغدغه‌های اساسی امام در حیات سیاسی خود بود. به نظر وی، دین به عنوان برجسته‌ترین عنصر سعادت مسلمانان، به صورت قطع توانمندیهای لازم را برای جوابگویی به پرسشهای جهان جدید دارد. از این‌رو، ایشان سعی کردند که محدودیتهای موجود در ایفای چنین نقشی را از دین در جامعه تحلیل کنند، و با شکستن آنها، اجرای احکام دین را میسر سازند. در واقع، پیشفرض اساسی امام درباره دین،

انتظاری فراگیر و حداکثر از آن بود؛ که عالیترین نمونه آن، در طرح ولایت فقیه یا حکومت اسلامی ظاهر شد (امام خمینی، ۱۳۷۷، صص ۳-۱۷ و ۱۸-۲۵). این موضوع، از موضوعاتی است که در همه آثار سیاسی امام و در طول حیات سیاسی ایشان مشاهده می‌شود.

قبل از مبارزات خرداد ۴۲، برجسته‌ترین اثر امام که به نظریه ولایت فقیه پرداخت، کتاب *کشف‌الاسرار* بود که به سال ۱۳۲۳ منتشر شد. هر چند این کتاب در پاسخ به نگرشهای ضددینی آن دوره تنظیم گردید - و نه برای بیان نظریه ولایت فقیه، و بالطبع بیان آن نیز بیان فقهی نمی‌باشد- ولی در عین حال یکی از جنبه‌های مهم این کتاب در سیر تاریخی اندیشه سیاسی شیعه، طرح مسئله ولایت فقیه در آن است. امام در این کتاب، طرح یک حکومت اسلامی تحت نفوذ مجتهدان را بیان می‌دارند. او ضمن اعلام فقدان مشروعیت نظامهای غیر اسلامی، تنها حکومت مشروع را حکومت خداوند قلمداد می‌نماید (امام خمینی، بی‌تا/ج)، صص ۲۲۲، ۲۲۸ و ۳۰۵) و ولایت فقها را به عنوان حکومت مشروع در عهد غیبت امام زمان (عج)، مستند به احادیثی همچون: توقیع شریف حضرت حجت (عج) و مقبوله عمر بن حنظله می‌نماید (امام خمینی، بی‌تا/ج)، صص ۱۸۷-۱۸۸). در عین حال، وی در این کتاب بین حکومت فقیه و حاکم شدن فقیه تفاوت و تمایز قایل می‌شود (امام خمینی، بی‌تا/ج)، صص ۱۸۶-۱۸۷).

برداشت از دیدگاه امام در این کتاب، حاکی از آن است که امام به ولایت فقها در چارچوب نظارتی آن توجه کرده‌اند (امام خمینی، بی‌تا، ج)، صص ۲۲۲ و ۲۲۳-۲۳۳). در هر حال، کتاب *کشف‌الاسرار* و بویژه گفتار چهارم آن؛ یعنی موضوع حکومت، منعکس کننده دیدگاه‌های امام درباره حکومت اسلامی است.

۳ اثر سیاسی - دینی امام، *تحریر الوسیلة*، ولایت فقیه و کتاب *البيع*، به دوره پس از مبارزات خرداد ۴۲ مربوط می‌شود. کوششهای نظری امام در این دوره، به طراحی چارچوب مشخصتری درباره حکومت اسلامی منجر شد. در کنار این آثار، مجموعه مصاحبه‌های امام نیز در ماههای پایانی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز باید مهم تلقی شود، هر چند نمی‌توان آن را همسان آثار مکتوب ایشان بویژه درباره مقوله ولایت فقیه قرار داد.

امام خمینی در کتاب *تحریر الوسیلة* که در دوران تبعید در ترکیه نگاشته است، با مردود دانستن تفکیک دین و سیاست، تصریح می‌دارد (امام خمینی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۳۴):

«برای کسی که کمترین تدبیری در احکام حکومتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اسلام داشته باشد، مشخص می‌شود که اسلام دین سیاست است. و کسانی که توهم این دارند که دین از سیاست جداست، نه اسلام را شناخته‌اند و نه سیاست را.»

ایشان در موضوع امر به معروف و نهی از منکر همین کتاب، فقهای جامع الشرایط فتوا و قضا را نایبان امام زمان قلمداد می‌کنند و بجز جهاد ابتدایی، تمام آنچه را برای ولایت امام ثابت می‌باشد، برای فقها، نایبان امام، قایل می‌شوند و اجرای سیاسات راجزه و وظایف فقها برمی‌شمارند (امام خمینی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۴۸۲).

اثر دیگر امام در این دوره، کتاب ولایت فقیه است که امام در آن به شکل صریحتر حکومت اسلامی را مطرح می‌سازند، و شعار تشکیل حکومت اسلامی را به عنوان حکومتی جایگزین بیان می‌کنند. در این کتاب، امام موضوع ولایت فقیه را از جمله موضوعاتی قلمداد می‌کنند، که تصور آن موجب تصدیق می‌شود، و اثبات آن چندان به برهان نیاز ندارد (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۳). وی بی‌توجهی به این مقوله را در میراث دینی - سیاسی معاصر، به اوضاع اجتماعی مسلمان عموماً و حوزه‌های علمیه خصوصاً مربوط می‌داند (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۳). بدون تردید، طرح نظریه حکومت اسلامی مستلزم غیرمشروع دانستن حکومت سلطنتی بود، که امام صراحتاً آن را اعلام می‌دارند (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۳۵) و با معرفی اسلام به عنوان دینی سیاسی و اجتماعی، راه حل خروج از بن‌بست کنونی را مبارزه جدی و در نهایت تشکیل حکومت قلمداد می‌کنند (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۳۵).

امام در پاسخ به این پرسش که در زمان غیبت کبرای امام زمان علیه السلام برای اجرای احکام فردی و اجتماعی چه باید کرد، تصریح می‌دارند (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۱۹):

«از غیبت صغری تا کنون، هزار و چند صد سال می‌گذرد. و ممکن است صد هزار سال دیگر نیز بگذرد، و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد. در طول این مدت مدید، احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟ و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانین که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن بیست سال زحمت طاقت فرسا کشید، فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دو بیست سال؟ و پس از غیبت صغری، اسلام همه چیزش رها شده است؟»

این پرسشها را که به نحو استفهام انکاری بیان شده است، باید در ادامه پرسشهای اساسی دانست، که از دوره مشروطیت و با چالشهایی که فراروی اندیشه شیعی قرار گرفت، مطرح گردید؛ به طوری که بحث اساسی و منظم کتاب ولایت فقیه امام نیز، در پاسخ به این پرسشها

اختصاص یافت (امام خمینی، ۱۳۷۷، صص ۲۹-۱۱۵). در این بخش، امام با طرح حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه در عصر غیبت، آن را مستند به روایات متعددی که از ائمه معصوم‌علیهم‌السلام وارد شده است، مستند می‌کنند و با اشاره به ویژگی علم به قانون الهی و عدالت، به عنوان شرایط زمامداری در عصر غیبت (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۳۹)، تصریح می‌کنند (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۴۰):

«اگر فرد لایقی که دارای [این] دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اداره جامعه داشت، دارا می‌باشد و بر همه لازم است که از او اطاعت نمایند.»

بدون تردید مقصود امام از مقوله ولایت فقیه، وظیفه اداره حکومت به عنوان ولایت اعتباری عقلایی است. از این رو، برای هیچ کس نباید این توهم پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه‌علیهم‌السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام ویژه‌ای به وجود آورد (امام خمینی، ۱۳۷۷، صص ۴۰-۴۱). به علاوه، امام در این کتاب در باره شکل حکومت مورد نظر خود، آن را حکومتی مشروطه وصف می‌کنند (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۳۳):

«البته، مشروطه به معنای متعارف فعلی آن، که تصویب قوانین، تابع آرا و اشخاص اکثریت باشد، مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره، مقید به یک مجموع شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله معین گشته است. مجموعه شرط، همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این حیث، حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است.»

اما اثر مهم دیگر امام که در دوره دوم حیات سیاسی ایشان نگاشته شده است، کتاب فقهی *البیع* است. بحثهای مربوط به ولایت فقیه در این کتاب به لحاظ تاریخی، پس از انتشار کتاب *ولایت فقیه* قرار می‌گیرد. امام در این کتاب به روش فقهی، مقوله شئون فقیه را به تبع شیخ انصاری، در مجموعه مباحث مربوط به بیع مطرح می‌سازند و با اشاره به نوع احکام اسلام که مربوط به جمیع شئون اجتماعی می‌شود، تصریح می‌دارند که احکام اسلام فقط احکام عبادی و اخلاقی صرف نیست، بلکه احکام سیاسی و اجتماعی است که برای اجرای آن، حکومت لازم می‌شود (امام خمینی، بی تا (الف)، ج ۲، صص ۴۵۹-۴۶۰).

امام در توضیح حکومت مورد نظر خود، معتقدند که اسلام خود را نه براساس استبداد فردی و امیال نفسانی و نه براساس روش مشروطیت و جمهوری - که بر مبنای قوانین بشری متخذ از جمعی افراد جامعه می‌گیرد- بلکه حکومتی است که بر مبنای وحی الهی استوار شده که در تمام شئون آن قانون الهی مطرح است (امام خمینی، بی‌تا (الف)، ج ۲، ص ۴۶۱). ایشان ضمن شرح روایات وارده درباره ولایت فقها، نتیجه می‌گیرند که در زمان غیبت هر چند ولایت و حکومت برای شخص مشخصی بیان شده است، ولی به جهت عقل و نقل از ضروریات دین به شمار می‌رود (امام خمینی، بی‌تا (الف) ج ۲، صص ۴۶۲-۴۶۴)، امام تأکید می‌کنند (امام خمینی، بی‌تا (الف)، ج ۲، ص ۴۶۷):

«آنچه برای رسول و ائمه معصومین علیهم‌السلام در خصوص حکومت و سیاست وجود دارد، برای فقیه نیز ثابت است و عقلاً نمی‌توان قایل به فرق بین این دو شد.»

همچنین، امام می‌فرمایند: «و این، عبارت دیگری است از ولایت مطلقه در مورد آنان.»

اما در عین حال، به نظر امام این بدان معنا نیست که ولی فقیه به دلیل ولایتش، حق طلاق زن از مرد، فروش مال دیگران یا اخذ آن در صورت نبود مصلحت را داشته باشد (امام خمینی، بی‌تا (الف)، ج ۲ ص ۴۸۳). ایشان تأکید می‌کنند که چنین ولایتی، اساساً برای فقها ثابت نیست (امام خمینی، بی‌تا (الف)، ج ۲، ص ۴۸۹).

براساس آنچه گذشت، امام موضوع ولایت فقیه را در کتاب *البیع* روشن‌تر بیان نموده و صراحتاً ولایت انتصابی مطلقه فقیه را - بنا به تقریری که گذشت - مطرح کرده‌اند.

در کنار دیدگاههای نوشتاری امام که بدان اشاره نمودیم، مصاحبه‌های امام نیز در ماههای پایانی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در پردازش دیدگاه ایشان اهمیت دارد؛ هر چند نباید آن را مساوی و همسان با نظریات فقهی امام به شمار آوریم. امام در این مصاحبه‌ها شکل حکومت مورد نظر خود را جمهوری اسلامی و حکومتی قلمداد می‌نمایند، که متکی به آرای عمومی است (امام خمینی، بی‌تا (ب)، ج ۲، ص ۲۶۰). لکن این جمهوری، به یک قانون اساسی متکی است، که قانون اسلام باشد (امام خمینی، بی‌تا (ب)، ج ۳، ص ۱۴۵). امام در پاسخ به سؤالات متعددی که از ایشان می‌شد که آیا خود حکومت خواهد نمود، همواره بر این نکته تأکید می‌کردند که حکومت نخواهند کرد، ولی بر نقش نظارتی، هدایتی و راهنمایی خود اصرار می‌ورزیدند (مجموعه مصاحبه‌های امام خمینی، ۱۳۶۲، صص ۱۴، ۳۰، و ۱۴۵-۱۴۶؛ امام خمینی، بی‌تا (ب)، ج ۴، صص ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۲ و ۱۹۸).

نتیجه

با عنایت به این بررسی، مهمترین معضل متفکران و علمای شیعه که به نوعی نگرش جامع‌نگرانه به اسلام داشتند، بحران نظری موجود در رابطه با نظریه حکومت اسلامی در سالهای مورد بحث بود. کوششهای نظری جمله این متفکران هر چند منجر به شکل‌گیری ادبیات نوین سیاسی - دینی گردید، ولی صرفاً در پرتو نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی (ره) و کوششهای نظری ایشان بود، که یک نظریه ایجابی حکومتی ارائه گردید و معضل تثوریک موجود در هرگونه حرکت سیاسی - دینی و بر سر حکومت جایگزین را مرتفع نمود. و بدین ترتیب، گفتمان سیاسی - دینی معاصر شیعه را معنادار، و متفاوت از دوران قبل از آن ساخت؛ چرا که اساسی‌ترین مؤلفه گفتمان سیاسی - دینی معاصر شیعه، ارائه یک نظریه در عرصه حکومت، نظریه حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه بود.

کتابنامه

۱. آملی، عبدالله، بنیان مرصوص امام خمینی (ره) در بیان و بنان، چ ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵
۲. بجنوردی، محمد کاظم، «حزب ملل اسلامی»، مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، سال اول، شماره ۱، صص ۱۸۲-۲۰۰، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۳. بهشتی، سید محمد، حکومت در اسلام، مقدمه و حواشی: علی حجتی کرمانی، چ ۱، تهران: سروش، ۱۳۶۷
۴. همو، «روحانیت در اسلام»، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت
۵. جمعی از دانشمندان، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت
۶. خسروشاهی، سیدهادی، «شهید بهشتی و مسئله حکومت اسلامی» مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، سال دوم، شماره ۴ و ۳، ۱۳۷۱، صص ۴۴۴-۴۶۵
۷. همو، فدائیان اسلام، تاریخ، عملکرد، اندیشه، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۵۷
۸. [امام] خمینی، سیدروح‌الله، البیع، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلی، بی تا (الف)
۹. همو، تحریر الوسیله، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۲م
۱۰. همو، صحیفه نور، بی تا (ب)

۱۱. همو، کشف الاسرار، بی تا (ج)
۱۲. همو، ولایت فقیه، ج ۷، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷
۱۳. رضوی، مسعود، هاشمی و انقلاب، تهران: انتشارات همشهری، ۱۳۷۶
۱۴. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية فی قم المقدسة
۱۵. همو، «ولایت و زعامت»، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت
۱۶. عنایت، حمید، اندیشه‌های سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه: بهاء‌الدین خرمشاهی، ج ۲، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۵
۱۷. قراملکی، احدفرامرز، «مبانی کلامی ولایت فقیه و ارکان آن»، چهار گفتار در مبانی فقهی و کلامی ولایت فقیه، ج ۱، تهران: مرکز رسیدگی به امور مساجد، ۱۳۷۷
۱۸. مجموعه مصاحبه‌های امام خمینی در نجف، پاریس و قم، طلایه انقلاب اسلامی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲
۱۹. مدنی، جلال‌الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱
۲۰. مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، تهران: صدرا، ۱۳۶۸
۲۱. همو، پیرامون انقلاب اسلامی، قم: صدرا (الف)
۲۲. همو، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران: صدرا، ۱۳۶۶
۲۳. همو، سیری در نهج البلاغه، قم: صدرا (ب)
۲۴. نائینی، محمدحسین، تنبیه الامه و تنزیه الملة، مقدمه، پاورقی و توضیحات: سید محمود طالقانی، چاپخانه فردوسی



پښتونستان د علومو او مطالعاتو د کونفرانس
پر تال جامع علومو د کونفرانس